



# شعر «بازگشت به زادبوم» از هولدرلین و تفسیر هایدگر

رضا سید حسینی

یک قرن بعد نیز الهام‌بخش هایدگر. اما در دوران زندگی اش و تا مدت‌ها پس از مرگ نیز حتی در کشور خودش او را نمی‌شناختند. در آغاز قرن بیستم بود که «نوربرت فن هلینگرات» آثار او را کشف و معرفی کرد. این ژرمانیست جوان در سال ۱۹۱۶ در نبرد وردن کشته شد و پس از آن بود که حزب نازی با استفاده از بی‌خبری مردم شروع به تبلیغ در باره اشعار ناسیولیستی او کرد و با چاپ اشعارش برای نظامیان او را نغمه‌خوان پیشگوی ناسیونالیسم آلمان خواند.

اما او فقط شاعر بود و لاغیر. و در نامه‌ای که به مادرش نوشته بود جمله‌ای بود که بعدها یکی از پنج موضوع مقاله هایدگر با عنوان «هولدرلین و جوهر شعر» قرار گرفت: «شاعری معصومانه‌ترین حرفه روی زمین».

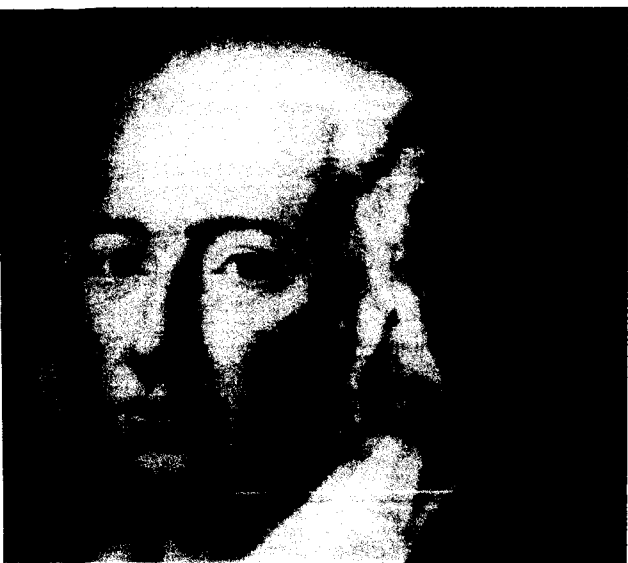
نیچه هولدرلین را نظیر یکی از فلاسفه ماقبل سقراطی می‌شناسد: آن مردانی که گویی از یک پارچه سنگ تراشیده شده بودند. و اندیشه‌شان را از روحیه و رفتارشان نمی‌شد جدا کرد. آنها هم بیشتر شاعر بودند تا فیلسوف.

رمانی هم نوشته است با عنوان «هیپریون» (Hyperion) که آن را در میان انواع رمان‌ها نمی‌توان در هیچ گروهی قرار داد. رمان از یک رشته نامه تشکیل شده است که می‌توان مجموعه

۱ - سخنی چند در معرفی

«هولدرلین شاعر» یگانه عنوانی بود که او برای معرفی خود می‌پذیرفت و در واقع نیز یگانه عنوانی بود که به او می‌برازید. در تمام مدت عمرش چه در جوانی و سلامت جسم و روح و چه در میان‌سالی و پیری و در اثنای بیماری روانی طولانی اش شاعر باقی ماند.

اما گفتن اینکه چگونه شاعری بود دشوار است. او رومانتیک‌ترین شاعر دوران رومانتیسم آلمان بود، اما در صف رومانتیک‌ها نمی‌توان قرارش داد. زیرا رومانتیسم او در قالب شعر دقیق و حساب‌شده شاعران کلاسیک سروده می‌شد. پس او در عین رومانتیک بودن شاعری کلاسیک بود. اما تنها این مشخصه هم کافی نیست. مرزهای تعیین‌شده برای فعالیت‌های مختلف ادبی برای او تنگ بود. می‌شود گفت که او شاعرانه زیست. بیش از نیمی از عمرش را دیوانه بود، اما در تمام آن مدت نیز شاعر باقی ماند. هولدرلین که هم‌سال هگل بود (متولد ۱۷۷۰ میلادی) و هم‌کلاس هگل و شلینگ در مدرسه دینی، از نظر عده‌ای بزرگ‌ترین شاعر آلمان و در ردیف کسانی مانند لسینگ، گوته، شیلر، هاینه و نیز رمبو و دانته، پترارک و گارسیا لورکا بود. در دوره زندگانی اش الهام‌بخش هگل و ریلکه بود و پس از مرگ و عملاً



### هولدرلین

در مورد شعر «مثل روز عید» است و متن سوم به مناسبت صدمین سال مرگ هولدرلین نوشته شده است با عنوان «خاطره» که مهم‌ترین متن در بارهٔ اوست که فعلاً مجال بحث از آنها نیست.

اما یک متن در این میان هست که در آغاز کتاب و قبل از سه متن دیگر چاپ شده است و آن Heimkunft یا بازگشت به زادبوم است. این متن از نظر تاریخ نگارش بر دو متن دیگر متأخر است و هم‌زمان با خاطره، یعنی در ۱۹۴۳ به مناسبت صدمین سال مرگ هولدرلین نوشته شده است. اما مضمون خود را عملاً به تفسیرهای دیگر نیز داده است، زیرا این بازگشت در کار هولدرلین بازگشت به فوسیس (Physis) یونانی است، اما نه تنها به آن معنی که در ترجمهٔ لاتین به آن داده شده است، یعنی فقط طبیعت (Natura)، بلکه به آن معنی که هایدگر در آن می‌بیند که عبارت است در رشد و گشایش و روشنایی و بازگشت به خویشتن

[In-Sich-Zurück-Gehen]

ما در اینجا نخست ترجمهٔ شعر بازگشت به زادبوم و سپس در شمارهٔ آینده تفسیر هایدگر را بر آن می‌آوریم.<sup>۲</sup>

آنها را یک شعر منثور طولانی نامید. همهٔ این نامه‌ها از هیپریون نامی است به دوست دوردست خود بلارمین (Bellarmin) که در آنها نغمهٔ عشق به یونان قدیم و هلنیسم را سر داده است و نیز عشق به زیبایی و بالاخره عشق نومیدانهٔ شاعر به دیوتیما<sup>۱</sup> (Deotima). نامی که هولدرلین به آن زن ستودنی داده است که در راه عشق او جان داد و مرگ او کار شاعر را به جنون کشاند.

و اما تفسیرهای هایدگر: هایدگر چهار تفسیر بر شعر هولدرلین را در سال ۱۹۵۱ تحت عنوان Erläuterungen zu Hölderlin Dichtung ایضاحاتی منتشر کرد که متن فرانسوی آن با عنوان Approche de Holderlin (رویکرد به هولدرلین) منتشر شده است. هایدگر این متون را در دورهٔ نیمه‌خاموشی خود نوشته بود، یعنی پس از سال‌های بسیار فعال او (۱۹۲۷-۱۹۲۹) و پس از اثر بسیار معروف او مقدمه بر متافیزیک (۱۹۳۵) و هم‌زمان با درس‌هایی در بارهٔ نیچه و نیهیلیسم. قدیم‌ترین این چهار متن، همان هولدرلین و جوهر شعر است که در ۱۹۳۶ نوشته شده است و از آن یکی دو ترجمه به فارسی در دست داریم. متن دوم

## بازگشت به زادبوم

به خویشاوندان

۱

نسیم‌های عزیز و شما را بهارهای لطیف، می‌فرستد  
و با دستی نرم به ماتمزدگان شادی می‌بخشد  
و وقتی که زمان‌ها را تجدید می‌کند آن خالق  
دل‌های خاموش کسانی را که پیر می‌شوند تازه می‌کند و به هیجان می‌آورد  
در پایین، تا اعماق، اثر لوکارگر می‌شود و می‌گشاید و می‌درخشد  
آنسان که او دوست می‌درد. اینک از نو یک زندگی آغاز می‌شود  
انسون گل می‌کند، هم‌چون گنشته، و روح پایدار فرا می‌رسد  
جراتی شادمانه دوباره بال‌ها را برمی‌افرازد.

در دل کوه‌های آلب، هنوز شب روشن است و ابر  
شعر شادی را می‌سراید و آنجا دره دهان به خمیازه گشوده را می‌پوشاند  
اینجا و آنجا هجوم می‌برد و می‌غرد هوای شوخ و شنگ کوهستانی  
از خلال صنوبرها پرتوی می‌لغزد و محو می‌شود  
خاویه، لرزان از شادی، به آرامی سرعت می‌گیرد و می‌جنگد  
به ظاهر جوان، اما توانا، نبرد عاشقانه را بین صخره‌ها جشن می‌گیرد  
و جوش می‌زند و می‌لرزد در درون مرزهای ابدی

۳

با او فرولوان سخن گفتم که شاعران هر آنچه ببیندند  
یا بسرایند بیشتر خطاب به فرشتگان و به اوست  
بسیار دعا کردم، با عشق به سرزمین اجلادی، از ترس اینکه  
میادای روح، بی‌خبر، بر ما نازل شود  
و فرولوان برای شما، که در سرزمین اجلادی دغدغه‌ها را دارید،  
ای هم‌میهنان، که لطف مقلس لبخندزنان فراریان را به آن دغدغه‌ها  
برمی‌گرداند

زیرا بازهم با کوسی تر سربرمی‌آورد سپیده  
زیرا رشد سال جاودانه است و ساعات مقلس  
و روزها با نظمی متهورانه در هم می‌آمیزند  
با اینهمه، پرنده طوفان زمان را درک می‌کند و در میان کوه‌ها  
لوج می‌گیرد و روز را صدا می‌زند

آنگاه دهکده در ته دره بیلار می‌شود و بی‌هیچ ترسی  
نگاهش را که با بلندی‌ها آشناست از پایین به قله‌ها می‌دوزد  
رویش را حمل می‌زند از هم‌اکنون مانند آن‌رخش فرو می‌افتد  
آبشارهای کهنه، زمین در زیر ریزش آنها بخار می‌کند  
همه جا انعکاس صدا طنین می‌انگازد و کارگاه عظیم  
روز و شب دست تکان می‌دهد و هدایای خود را می‌بخشد

۲

و هدایت شده است، نزدیک می‌شود و اکنون در بندر آرام می‌گیرد.  
اینجا ساحل گرم است و دره‌ها که دوستانه آغوش گشوده‌اند،  
با کورمراه‌های روشن، سرسبزی و درخشش‌شان را به من می‌بخشند  
سراسر باغند و غنچه درخشان از هم‌اکنون باز می‌شود  
همه‌چیز آشنا جلوه می‌کند سلام‌هایی که در طول راه با شتاب رد و بدل می‌شود  
گویی همه از دوستان است و همه چهره‌ها گویی خویشاوندند

در این میان، بلندی‌های سیمگون در آن بالا آهسته می‌درخشد  
از هم‌اکنون برف درخشان در آن بالا بر از گل‌های سرخ است  
و بازهم بالاتر، فراز روشنایی خلایق پاک و قدسی سکونت دارد  
و از بازی‌های انوار مقلس شادمان می‌شود  
او در سکون و آرامش تنهاست و روشنایی ظهور چهره اوست  
اثیری است و تو گویی که مایل است زندگی بعد

۴

و حقیقتاً آری، همان زادبوم توست سرزمین وطن  
همان که در جستجوی هستی، نزدیک است و حتی هم‌اکنون به استقبال  
می‌آید

و برای ما شادی بیافریند بدین‌سان اغلب شناسای معیار،  
و آگاه به همه آنهایی که نفس می‌کشند و نیز متأمل و محتاط  
اصیل‌ترین سعادت را به شهرها و خانه‌ها می‌فرستد، و باران را  
می‌فرستد تا زمین‌ها را بگشاید، ابرهای آبیستن را، و شما را

و بیهوده نیست که مانند فرزندی دم دروازه‌ای که از بازگشت امواج احاطه شده ایستاده است.

و نگاه می‌کند و می‌جوید مردی مسافر، ای لیلانوی خوشبخت،

با ترانه‌اش نام‌های دوست‌داشتنی برای تو

این یکی از دروازه‌های مهمان‌نواز سرزمین تو است

دلفریب است عبور از آن به سوی وعده‌های سرزمین دور جذاب

آنجا که معجزه‌هاست، آنجا که جانور الهی

رو در این، شتابان از بالا به پشت‌ها سراریز می‌شود و مسیل تهورآمیز خود را

گودتر می‌کند

و خارج از صخره‌ها، دره فرخنده

آنجا، از خلال کوه‌های روشن در جهت دریاچه «کوم»

یا پایین‌تر، بر حسب تغییر روز، از فراز دریاچه باز عبور می‌کند،

اما برای من جذاب‌تر تو هستی، ای دروازه تقدیس‌شده

بازگشت به آنجا که راه‌های پرگلشن برای من آشناست

باز دیدن زادیوم و دره‌های زیبای «نکاره» (Neckar)

و جنگل‌ها، سبزی درخت‌های مقدس که با سرخوشی

درخت بلوط، با آرامش درخت‌های قان و زان هم‌دل می‌شود

و در ارتفاعات، جایگاه دوستانه‌ای مرا اسیر خود می‌کند.

## ۵

آنجاست که مرا می‌پذیرند، ای صدای شهر و مادر!

تو می‌نوازی، تو در من دانشی را که مدت‌ها پیش فرا گرفته بودم بیدار می‌کنی

با این همه باز آنها هستند، باز هم می‌شکفتند، آفتاب و شادی برای شما

شما ای محبوبان و در چشم‌ها به تقرب روشن‌تر از گذشته‌ها،

آری، گذشته هنوز در آنجا است، رشد می‌کند و می‌بالد و با این همه هیچ‌کدام

از آنها که آنجا می‌زیند و دوست می‌دارند، ترک وفا نمی‌گویند،

اما آن بهترین، آن کشف، که زیر رواق صلح مقدس آرمیده است،

از دسترس جوانان و سالخورده‌گان دور است.

من دیوانه‌وار سخن می‌گویم. شادی است. با این همه فردا و آینده

پی نوشت ها :

۱. کسانی که با آثار املاطون آشنا هستند می‌دانند که دیونیس در رساله

«مهمانی» زنی است که به سقراط درس عشق می‌دهد.

۲. شعر و تفسیر با مقایسه سه متن (فرانس - انگلیسی - ترکی) ترجمه شده و اصل شعر را دوست دانشمندم دکتر توح رحمتا با متن آلمانی تطبیق کرده

است. م.

وقتی که مردیم و در بیرون کشتزار زنده را ببینیم

زیر شکوفه‌های درخت در روزهای جشن بهاری

فراوان سخن خواهم گفت، ایلوارانه با شما، ای دوستان من

در بارهٔ بلر که بزرگ است فراوان یاد گرفت‌ام

و مدت‌ها در بارهٔ لو سکوت کرده‌ام، در بارهٔ او که زمان سیار را

آنجا، در آن بلندی‌ها تازه می‌کند و بر کوه‌ها فرمان می‌راند

و بزودی موهبت‌های آسمانی به ما می‌بخشد و سرودی روشن‌تر را

فرا می‌خواند و ارواح نیک فراوان می‌فرستد، آه، درنگ نکنید،

بیاید ای نگهبانان! فرشتگان سال! و شما،

## ۶

فرشتگان خانه بیاید! در همهٔ رگ‌های زندگی

آنچه آسمانی است بخش شود و به همهٔ آنها شادی بخشد

اصالت دهد! جوان‌کند تا هیچ نعمت انسانی،

حتی ساعتی در روز عاری از سعادت نباشد و نیز

نشاطی نظیر شادی امروز، که دوستان‌ان، به وصال هم می‌رسند،

چنانکه شایسته است متبرک گردد

هنگامی که غنایمان را متبرک می‌کنیم، نام چه کسی را بر زبان برانیم؟

و هنگامی که کم‌ز زندگی روزمره می‌آسایم بگویند چگونه شکر نعمت گویم؟

آیا باید از آسمانیان نام ببرم؟ خلا حرف ناروا را دوست ندارد

برای رسیدن به او شادی ما بس حقیر است

اغلب باید خاموش بمانیم، نام‌های مقدس وجود ندارد

قلب‌ها می‌تپند، آیا باز هم نمی‌شود سخن گفت؟

اما بازی چنگ در هر ساعت نواها می‌بخشد

و شاید آنچه آسمانی است نزدیک می‌شود، شادی می‌کند

و آماده می‌کند - و بدین سان دغدغه

که زیر پوشش شادی می‌آمد، تا حدی آرام می‌گیرد.

دغدغه‌هایی چنین که خواه‌ناخواه و اغلب

شاعر باید در روح خود داشته باشد - اما دیگران نه!